

این مطرب از کجاست که برگرفت نام دوست

هوشمند فتح اعظم

بسیار ممنون و مفتخرم که در این انجمن روحانی حاضرم و به ذکر خیر جناب فیضی، یکی از خاصان حق و از برگزیدگان جمال کیریا، شریک و سهیم دوستداران آن طلعت نورایم. حضرت بهاءالله می فرمایند: «کونوا قدوة حسنة بين الناس و صحيفة يتذکر به الاناس»، یعنی بین مردمان نمونه ای نیک و زیبا باشید. نوع بشر نه تنها همواره به تعالیم و قوانینی که چراغ راهش باشد نیازمند بوده و هست بلکه بیشتر محتاج است که آن تعالیم و قوانین را در عالم وجود در قالب کسی متجسم ببیند و این مثال های مجسم را دلیل بر حقانیت و امکان تحقق آن تعالیم عالی در زندگانی روزمره بشناسد.

اصطلاح مظهر الهی برای هیکل انسانی که مشیت اولیه در او متحقق گشته باشد از اصطلاحات این دور اعظم است و مظهر کلی الهی نفس جمال مبارک حضرت بهاءالله است که اسما و صفات الهیه در ذات مقدّس تجلی فرموده و هرکس به اندازه ی استعدادش از آن انوار بهره گرفته و نمودی یافته است. اما در این امر اعظم تحقق انوار جمال قدم را به حدّ کمال در هیکل مقدّس مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء می بینیم که به فرموده ی حضرت ولی امرالله مثل اعلای امر حضرت بهاءالله اند و همه ی ما را هدایت فرموده اند که در رفتار و سلوک خویش آن مثل اعلی را مقصد و منتها بشناسیم و با آنکه ما هرگز «بدان مقصد عالی نتوانیم رسید» باز باید نهایت کوشش را بنماییم تا قدم هایی چند به سوی آن مقتدای اولیا و اصفیا بگذاریم و از آن راه انحراف نجویم و تاب و توان خویش را در مسیرهای دیگر به هدر ندهیم.

آنچه جامعه ی بهائی را ممتاز ساخته همان تأثیرات نافذه ی تعالیم الهیه است که در زندگی افراد جامعه جلوه گر گشته و همان مثل اعلی حضرت عبدالبهاء است که سرحلقه ی پیروان اسم اعظم قرار گرفته و آنان را فیثقل هذا فلیعمل العاملون ندا می فرماید و الگوی زیبایی از تعالیم جانفزای جمال اقدس ابهی برای اهل بهاء به دست می دهد. حتی خود حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«ای یاران الهی، شما تقیّد به حوادث بقعه ی مبارکه نداشته باشید و ابدأ تفکر مکنید. آنچه واقع شود خیر است زیرا بلا عین عطاست و زحمت حقیقت رحمت و پریشانی جمعیت خاطر است و جانفشانی موهبت باهر. آنچه واقع شود فضل حضرت یزدان است. شما به کار خود مشغول باشید و به هدایت خلق پردازید و نفوس را به خلق و خوی عبدالبهاء تربیت نمایید و بشارت ملکوت ابهی به خلق برسانید. شب و روز آرام نگیرید و دقیقه ای نیارمید. به کمال همت این بشارت را به گوش عالمیان برسانید و در محبت الهی و تعلق به عبدالبهاء هر بلا و مصیبتی را قبول نمایید. تحمل شماتت اعدا کنید و صبر بر ملامت اهل جفا. پیروی عبدالبهاء نمایید و در هر دمی آرزوی جانفشانی در سبیل جمال ابهی کنید. چون شمس بدرخشید و چون دریا به جوش و خروش آید و مانند سحاب حیات به کوه و صحرا بخشید و به مثابه نسیم بهاری اشجار هیاکل انسانی را شکفتگی و تازگی و طراوت و لطافت بخشید. جمیع یاران را به جان و دل مشتاقم. و علیکم التّحیة و التّناء. ع ع»

در حقیقت حضرت عبدالبهاء قبله نمای اهل بهاء به سوی کعبه ی مقصودند. ما همه در ظلّ عنایت او هستیم و به هدایتش امیدواریم. اما در جامعه ی بهائی نفوس مبارکه ای چون جناب فیضی وجود دارند که

سرحلقه ی پویندگان کوی عبدالبهائید و در عالم آب و گل، گل خندان و معطر گلستان ایمانند و در انجمن دوستان چون شمع روشن و فروزان و قدوه ی حسنه هستند. امثال این نفوس مبارکه چه بسیار نفوس را به عمل راهنما گشتند و آنان را در مسیر کمالات انسانی انداختند بی آنکه نصیحت کنند و خود را برتر شمارند و تفاخر جویند. قصد بنده شرح احوال حیات جناب فیضی نیست، لابد در این برنامه بدان پرداخته اند. آنچه که بنده را وادار کرد که در این انجمن نورانی شرکت نمایم و سخنی بگویم ابراز وفاداری به آن مقتدای روحانی و معلم ملکوتی بود که از ایشان درس های بسیار گرفته ام و از اول جوانی والدین و بستگان که از شیفتگان خلق و خوی جناب فیضی بودند بنده را به تأسی از ایشان تشویق می نمودند و به اقتفا از آن قدوه ی حسنه نصیحت می کردند.

بنده وقتی فکر می کنم که جناب فیضی از صفات حمیده ی عالیه که در الواح مبارکه تصریح گشته بیشتر به کدام صفت موصوف بودند متحیر می شوم زیرا مجموعه ای از این صفات عالیه بی کم و زیاد در خلق و خوی ایشان وجود داشت و نمی توان گفت که مثلاً جناب فیضی انقطاعشان بیشتر بود یا خضوع و خشوعشان، محبتشان بیشتر بود یا استقامت و فداکاریشان. می بینم که یکی مثلاً در قوه ی نطق و بیان مشاربالبنان است و یکی به سخا و عطایش شهرت دارد و او را به این صفت می شناسد، ولی جناب فیضی صاحب بسیاری از این کمالات بودند و مظاهر این کمالات در کارنامه ی زندگی ایشان مشهود بود، مثلاً انقطاع. جمال مبارک می فرمایند: «مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ماسوی الله است.» و نیز می فرمایند: «مقصود از انقطاع، اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجه الی الله و توسل به او بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد اوست انقطاع.» یا حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «انقطاع به عدم اسباب نیست بلکه به عدم تعلق قلب است.»

«[در نیویورک] شخصی پرسید که با وجودی که امر به انقطاع از دنیا در الواح الهیه نازل، چگونه است که بر هر نفسی کسب و صنعتی فرض شده، آیا این دو ضد نیست؟ فرمودند در امر بهاءالله بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسبی فرض است... این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب ترقیست. اما با وجود مشغولیت اگر قلب تقید و تعلق به این دنیا نداشته باشد و از حوادث متالم نگرده، نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود. این کمال انسان است.»

حالت انقطاع به این نحو که در بیانات مبارکه زیارت کردیم در جناب فیضی تمکن داشت. ایشان تازه از بیروت آمده بودند؛ جوانی مهدب، جمیل، تحصیل کرده و انگلیسی دان که در آن ایام بسیار در ایران کم بودند. ایشان به شغلی عالی با درآمدی بالنسبه زیاد در شرکت نفت دعوت شدند و اگر چندی می گذشت چه بسا از رؤسای عالی رتبه ی شرکت می شدند، ولی به مجردی که اشاره ای از طرف هیکل مبارک شد که جوانان به تبلیغ و تدریس بپردازند در عوالم انقطاع از این استخدام مرغوب و مطلوب همه ی جوانان چشم پوشیدند و قیام بر خدمت امرالله نمودند. خودشان از کسانی بودند که به قول حافظ در لباس فقر کار اهل دولت می کنند، اما هرگز اهل ثروت و مکننت را نیز خوار نمی شمردند زیرا فی الحقیقه منقطع بودند. آنچه مورد نظرشان بود قریبیت درگاه الهی بود، از هر طریقی حاصل شود. نه حسرت به مال این می بردند و نه از عدم آن محزون بودند. با شلوار کرباس آبی با جناب هائی به طهران آمدند. بنده که ایشان را دیده بودم که با آن قد رعنا و لباس های زیبا در کوچه ها می خرامند تعجب کردم. در یک آن وقتش که رسید به همه پشت پا زدند.

اما در محویت و فنای جناب فیضی، بنده صدای گرم و رنان ایشان را هنوز در گوش دارم که با چه انجذابی زیارتنامه ی حضرت عبدالبهاء را تلاوت می نمودند، « رَبِّ اسْقِنِي كَأْسَ الْفَنَاءِ وَ الْبَسْنِي ثَوْبَ الْفَنَاءِ وَ اغْرِقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ اجْعَلْنِي غِبْرًا فِي مَمَرِ الْاِحْبَاءِ ». این محویت و فنا در جمیع شؤون زندگانی ایشان مشهود بود. برای خود هیچ نمی خواستند و از خود هیچ نمی گفتند. از زندگانی محقرشان در نجف آباد نمی گفتند. همه اش از داستان های شیرین و پاکدلی احبای ساده دل روستایی آن سامان می فرمودند، از ترقیات فرزندان ایشان که همه را می شناسیم که در اطراف و اکناف دنیا به مقامات علمی و ملکی عالی رسیده اند، اما نمی گفتند که این همه آواها از شه بود. از زندگی مشکل عربستان که می فرمودند فداکاری جوانان مهاجر بود و زحماتی را که تحمل می کردند نه اینکه به فرموده ی حضرت ولی امرالله ایشان بودند که فاتح عربستان لقب یافته اند. اگر کسی از ایشان تمجید و توصیف می کرد رنجیده خاطر می شدند. بارها دیده ام وقتی یکی از دوستان ایشان تمجید می کرد و ستایش شایسته می نمود، ایشان می گفتند تو را به خدا ما را به امتحان نیندازید. در خدمت امر نیز به کرات شنیدم که وقتی در محافل و مجالس به عنوان ایادی امرالله معرفی می شدند و مقام شامخ ایادی امرالله را می ستودند ایشان فوراً یکی از بیانات حضرت عبدالبهاء را که از حفظ داشتند بیان می کردند که فرموده اند هرکس لله بر خدمت و تبلیغ امرالله قیام کند ایادی امرالله است و این نصی نیست که به کسی بدهند و از ده ها شاهد که در الواح مبارکه راجع به مقام شامخ ایادی امرالله است صرف نظر می فرمودند. در ویدیو نیز این برداشت ایشان نیز ضبط است. در این راه نیز آن قده ی حسنه تأسی به مثل اعلا ی امر پروردگار فرمودند که راجع به خود که در الواح جمال مبارک به القاب شامخه ی غصن اعظم، سرالله الاکرم، من طاف حوله الاسماء و غیره ملقب شده بودند، چنین می فرماید:

« یک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن آروزی جان من است که مرا به صرف عبودیت آستان مقدس من دون تأویل بستانید و به جز به کلمات و تعبیراتی که از نفس خامه ی این عبد صادر عبدالبهاء را نستانید، ابدأ تجاوز از آن نکنند، به همان قدر کفایت کنند. انّ نعته و صفته و سمتی و لقبی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی و علانیتی عبدالبهاء و لیس لی شأن غیر هذا. البتّه یاران الهی استدعای این عبد را که به کمال عجز و نیاز نموده قبول خواهند فرمود و این قلب حزین را شادمان خواهند کرد.»

دیگر آنکه حضرت فیضی چون محبت به جمیع خلق شعارشان بود و چون از رنگ و تعلق آزاد بودند با هرکس از هر دین و مذهب و از هر طبقه معاشرت می کردند و قلوبشان را به محبت امرالله جذب می کردند. بعضی از همکلاسی هایشان در بیروت در ایران به مقامات عالییه رسیده بودند. هر وقت طهران تشریف می بردند آنها را ملاقات و تجدید عهد می کردند.

در بحرین که بودند هنوز نفوس مهمه از مردم آن کشور جناب « الاستاذ » فیضی را به خیر یاد می کنند. « عاشروا مع الادیان کلّها بالروح و الریحان. » جمال مبارک می فرمایند: « با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است. » جناب فیضی چقدر به این نصیحت الهی عامل بودند و چقدر این بیان حضرت عبدالبهاء در حق ایشان صادق است که می فرماید: « مبلغ باید مدارا داشته باشد، جوهر تقدیس باشد، خودش از تعالیم الهی متأثر شده باشد...، فصیح و بلیغ باشد، در هر شهری که می رود با اعیان و فقرا معاشرت جوید...، مثلاً من در آمریکا با جمیع طوایف و مذاهب محشور شدم...»

جناب فیضی نه تنها در معاشرت اهالی از اعالی و ادانی پیرو شیوه ی مثل اعلاى امرالله بودند بلکه بدون معاشرت نیز با مکاتبه و مراسله جذاب قلوب بودند. ایشان از بحرین برای بعضی از مجلات وزین آن روز ایران مقالات می فرستادند و از این راه با مدیران دانشمند آن مجلات ارتباطاتی نزدیک می یافتند. بعضی از آنها را حتی یک بار ملاقات نکرده بودند ولی اینها غائبانه به جناب فیضی ارادت می ورزیدند. یکی دیگر از نکاتی که جناب فیضی از حضرت عبدالبهاء آموخته و به کار برده اند ارسال نامه های تشویق آمیز به دوستان در سراسر دنیاست. تشویق جوانان و خادمان و مهاجران سبیل الهی یکی از خصائص بی نظیر جناب فیضی بود.

به نظر بنده از عوامل عینی تمکن امرالله در ایران همانا صدور الواح پی در پی و متنوع بود که از قلم خلاق حضرت عبدالبهاء به آحاد و افراد یاران در سراسر ایران نازل می شد و خود مرکز میثاق آنها را « مکاتیب عبدالبهاء » خوانده اند. ملاحظه فرمایید بعد از صعود جمال مبارک احبای غمزده و ستمدیده ی ایران که در پنجه ی دشمنان اسیر و محاط به مشکلات گوناگون بودند چقدر احتیاج به تشویق داشتند. در آن اوقات لجنه ی تزئید معلومات نبود، مؤسسه ی مطبوعات بهائی نبود، محافل روحانیه نبود. فقط یک شبان داشتیم که آهوان بر هدایت را رعایت می فرمود و آن حضرت عبدالبهاء بودند که به شهادت خودشان روز و شب مشغول نگارش و نزول الواح بودند به حدی که گاه قلم ناله می کرد که انگشتان مبارک درد گرفته و لیکن محبت دوستان آن را به جولان آورده است. اینها احباً را زنده می کرد و آنان را به مرکز و مرجع امرالله مستقیماً مربوط می ساخت. جناب فیضی خوب از اهمیت این مثال حضرت عبدالبهاء آگاه بودند. امروز در بسیاری از ممالک عالم در اقیانوسیه، آسیا، آفریقا، آمریکا و اروپا هر جا بروید صدها نفر را می بینید که نامه ای و قطعه ی خط خوشی از ایشان دارند و گاه زینت دیوار اتاق کرده اند. حتی ایشان در نامه هایی که به دیگران می نوشتند گاه اسم و آدرس مهاجر غریب و دور افتاده ای را می دادند که با او مکاتبه کنند.

به گمان بنده از بزرگ ترین وسائل تقویت هر جامعه ی بهائی تشویق افراد است چه به وسیله ی تشکیلات بهائی و چه به وسیله ی افراد. چه مقدار قلوب مأیوس را جناب فیضی با این نامه ها مسرور و امیدوار ساخته و بر ادامه ی خدمت برانگیخته اند خدا می داند. جمال مبارک می فرمایند: « اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه به حق راجع است چه که ناظر به ایمان اوست بالله. البته در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر به علو عمل خود و جزای آن رسیده و می رسد و ضرر عمل نفس مقابل به خود او راجع است.»

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: « آنچه سبب بزرگواری عالم انسانی است خضوع و خشوع و محویت و فنا، زیرا تذلل و انکسار تاج و هاج عبدالبهاء است و محویت و فنا و نیستی بی منتهی اکلیل جلیل این بنده ی آستان حضرت کبریا.»

همه ی ما که جناب فیضی را زیارت کرده ایم به این صفت ملکوتی که در ایشان تمکن تام داشت واقف بودیم. هر بیننده ای و هر واردی نزد خضوع و خشوع ایشان خاشع می شد. پیران سالخورده و جوانان خردسال همه از شدت فروتنی و محبت آن بزرگوار خجل و شرمسار می شدند.

یک روز در حيفا به کوه کرمل که 300 متر بیشتر ارتفاع ندارد نگاه می کردند. گفتند این همه کوه های بلند در عالم هست؛ هیمالیا، آلپ، آند و غیره در عالم هست. فکر می کنم که چرا خداوند این کوه تپه مانند کوچک و حقیر را برای خود اختیار کرده و آن را کوه خدا نامیده. فرمودند به نظرم رسید که این کوه خاضع و

محقر است که آن را مستحقّ عنایت حق ساخته است. چقدر این تعبیر لطیف موافق با این بیانات حضرت عبدالبهاء است: « باید به کلی از وصف وجود فانی گردیم بلکه نیست و مفقود شویم تا سزاوار الطاف و عنایت خداوند بی چون گردیم. هر یک غبار رهگذر جمیع احبّاً شویم... لحظات عین رحمانیت منقطع به نفوسی است که در عالم هستی جز محویت و نیستی در سبیل الهی ندارند.»

جناب فیضی فقط ناظر به خوبی های مردم بودند. همیشه می گشتند تا صفتی یا چیزی را در شخصی پیدا کنند و آن را بستایند. اگر در کسی چیزی نمی دیدند یا از کسی رنجیده خاطر می گشتند به سکوت برگزار می کردند زیرا می دانستند که:

« فی الحقیقه در مذاق عبدالبهاء شیرین تر از ستایش احبّاً حلاوتی نه، زیرا روح در نهایت روح و ریحان آید و قلب در منتهای سرور و حبور. در عالم امکان چه بهتر از این که احبّای الهی حسنات یکدیگر را مشاهده نمایند و بر فرض مستحیل سنیاتی صادر گردد به دامن خطا پوشی ستر نمایند. این صفت از اجلّ مناقب عالم انسانیت که نظر انسان پاک و مطهر باشد. طهر النّظر عن حدودات البشر و لا ترتدّ البصر عن هذا المنظر الاکبر.»

جناب فیضی از دو صفت بیزار بودند و در هر کس که می دیدند ناراحت می شدند. ناراحتی ایشان هم به این طرز بود که روی قلبشان را می فشرده، گویا درد می گرفت و یا ناراحت می شد. یک روز فرمودند فلانی، من در بین آخوندهای قم بوده ام و می دانم که این تملق و تظاهر چه عواقبی دارد. با آنکه ایشان همه را ستایش می کردند وقتی فاضلی یا شخصی از وجوه احبّاً در میان بود ایشان را ستایش نمی کردند، فقط احترام قلبی می فرمودند. از امر به معروف که متأسفانه در بعضی از نفوس هست و اسباب کدورت و اختلاف و سردی و برودت در بین جامعه است بسیار منتقر بودند.

جنبه ی اعتدال که از امتیازات این امر اعظم است، از خصوصیات جناب فیضی بود که در این داستان که به عرضتان رسید پیداست.

چقدر این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که بعد از سفر آمریکا بیان فرموده اند مناسب حال و مصداق احوال ایشان است. می فرمایند: « مبلغ باید مدارا داشته باشد، جوهر تقدیس باشد، اطلاعات داشته باشد، خودش از تعالیم الهی متأثر شده باشد... فصیح و بلیغ باشد، در هر شهری که می رود با اعیان و فقرا معاشرت جوید. نه خشک مقدّس باشد نه تر بد دین.» جناب فیضی جنبه ی اعتدال داشتند. احبّای ایرانی بعضاً خود را معیار امرالله می دانند؛ باید از این وسوسه احتراز کنیم.

تعلق و عشق جناب فیضی به اطفال نیز بسیار زیاد بود. در این صفت نیز در مکتب عبدالبهاء درس خوانده بودند. بچه ها ایشان را که می دیدند به جلو می دویدند و مورد عطوفت ایشان واقع می شدند. همیشه در جیب خود جایزه ای یا شیرینی و بازیچه داشتند. برای بچه هایی که ممتاز بودند و به ایشان نزدیک بودند آلبوم های امری درست می کردند و با حوصله عکس را شرح می دادند، تشویقشان به کاری می کردند، در قهقهه ی کودکانه ی آنان شرکت می جستند. دو پسر کوچک من، یکی شش و دیگری هفت ساله بود. یکی از این آلبوم ها که عکس های قدمای امر در آن بود نصیب آنها شد. روزی این دو بچه آلبوم ها را ورق می زدند. به عکس یکی از قدما رسیدند که ریش انبوه و عمامه ی بزرگ داشت و با قیافه ای نسبتاً عبوس در عکس افتاده بود. یکی از این بچه ها با اضطراب پرسید این عکس کیه؟ آن یکی که کوچکتر بود گفت نترس، این عکس آقای فیضی آن وقت هاست، مقصودش ایادی امرالله آن روز هاست.

جناب فیضی همیشه می فرمودند که امر بهائی امری است که سرور و شادمانی در آن موّاج است و شاید باز عکس العمل روح عزاداری و خشکی محیط اسلامی ایشان در کودکی بوده است که این قدر به این تعالیم مبارک اهمّیت می دادند. همیشه بیاناتی از حفظ داشتند که احبّاً را به سرور و شادمانی دعوت فرموده اند. از حضرت عبدالبهاء بیاناتی مکرّر نقل می کردند که خوشا به حال کسی که سبب سرور و شادمانی احبّاً گردد. آیه ی « افرح بسرور قلبک » را که در کلمات مکتونه است در بسیاری از نطق های خود نقل می کردند. هر وقت به یاد احبّای عربستان سخن می گفتند از نفوسی بیشتر ذکر می کردند که بذله گو و مزاح بودند و سبب سرور احبّای به ظاهر محروم آن زمان می شدند. حال که ذکر خیر یاران عربستان شد روی سخنم با ایشان است. بیش از هر چیز باید به مقتضای وفا اذعان کرد که سهم قرینه ی محترمه ی جناب فیضی، گلوریا خانم، در موفقیت ایشان در عربستان بسیار عظیم است. قدمای مهاجرین در بلاد عربیه از وضع آن زمان که جز خاک و کثافت و گرما و پشه و نفوس غیر مهذب در آن منطقه چیزی نبود خوب مطلعند. در این شرایط خانمی جوان با اطفالی کوچک با آن زندگی درویشی و رفت و آمد مستمرّ مهاجرین جوان سرگردان و بی سر و سامان که هر یک توقعی از ایشان داشتند کار آسانی نیست. بنابراین ما همه در این انجمن این خانم عزیز را تمجید و تقدیر می کنیم و می دانیم که در ملکوت الهی اجرشان بسیار جزیل است. اما احبّای عربستان باید بدانند که در نزد جناب فیضی بسیار عزیز بودند و این نعمت را همیشه برای خود و اولادشان محفوظ دارند. دیگر آنکه باید بدانند که آنچه امروز دارند و این عزّت و قربیت که در بساط الهی یافته اند مرهون وجود جناب فیضی است که با مساعدت خانمشان بنیان امرالله را در جمیع بلاد عربیه بر اساس متینی نهادند. مهاجرین اولیه در هر مملکتی در تأسیس امرالله در آن کشورهایی که ساکنند مدخلیتی عظیم دارند. همه ی ما آرزومندیم که شما مهاجران عزیز در بلاد عربیه و جوانان عزیزتان این میراث مرغوب را حفظ نمایید.

حضرت ولی عزیز امرالله در توفیق آوریل 1946 خطاب به ایشان در بحرین می فرماید: « خدمات مستمرّه ی جلیله ی آن جوان نورانی در این سنوات اخیره زینت بخش تاریخ امرالله و سرمشقی از برای عموم یاران علی الخصوص دوستان ایران است. »

حالا ما به ذکر این نفس مقدّس قدوه ی حسنه ی اهل بهاء پرداختیم. ایشان باید سرمشقی برای همه ی ما باشند، تا استعداد و همّت ما چه باشد.

منبع: خوشه هائی از خرمن ادب و هنر صفحه 29

[www.Vaselan.org]